# جلسه 17-69

**چهار‌شنبه - 24/11/97**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در ماهیت اوراق نقدیه بود.

## شیخ حسین حلی: مالیت طلا مانند مالیت اوراق نقدیه اعتباریه است و تفاوت فقط در سعه و ضیق اعتبار است

مرحوم شیخ حسین حلی فرمودند که مال گاهی مالیتش ذاتیه هست و گاهی جعلیه و اعتباریه. مالیت ذاتیه این است که انسان به حسب فطرت اولیه‌اش محتاج به آن هست مثل مأکول و مشروب و ملبوس و امثال آن، این موجب می‌‌شود که عقلاء تنافس بکنند بر تحصیل آن و نیاز به اعتبار هیچ معتبری هم نیست. قسم دوم آن چیزی است که مالیتش اعتباریه است. این هم دو نوع است:

گاهی مالیت اعتباریه با اعتبار عام در جمیع اعصار و عرف‌ها هست مثل طلا، نقره، الماس. و نوع دوم این است که مالیت اعتباریه مختص به بعض اعراف باشد. حالا یا دولت اعتبار مالیت می‌‌کند یا غیر دولت (که اخیرا این پول‌های اعتباری که غیر دولت‌ها اعتبار کردند مثل بیت کوین). اما نوعا دولت‌ها اعتبار می‌‌کنند. ایشان فرمودند که این مالیت اعتباریه که در عرف‌های مختلف فرق می‌‌کند گاهی غرض از اعتبار مالیت این است که جایگزین طلا و نقره بشود، ‌وسیله مبادله کالاها باشد، مثل این اسکناس‌های رائج و گاهی برای اهداف دیگر هست مثل تمبر که برای هدف نامه‌رسانی هست.

بعد ایشان نتیجه گرفته که اوراق نقدیه خودشان مالیت دارند منتها مالیت اعتباریه‌ای که توسط دولت‌ها اعتبار می‌‌شود به غرض این‌که جایگزین طلا و نقره باشد.

ما قبل از این‌که بررسی کنیم اصل این مطلب را که اوراق نقدیه مالیت‌شان به چه نحو بوده و ادوار تاریخی آن را بررسی کنیم، نکاتی هست راجع به فرمایش ایشان‌ که عرض کنم:

## اشکال اول: طلا و نقره منفعت ذاتیه دارد (مثلا برای زیورآلات) و لذا مالیتش ذاتیه است. بر خلاف اوراق نقدیه که فقط وسیله‌ای است برای مبادله کالا

این‌که ایشان فرمود مالیت ذهب و فضه مالیت اعتباریه است، نیاز به اعتبار دارد، خب این خلاف واقع هست. چون طلا و نقره منفعت استعمالیه دارد، منفعت ذاتیه دارد، برای زیورآلات استفاده می‌‌شود. بر خلاف اوراق نقدیه که ماده آن هیچ منفعت استعمالیه ندارد؛ تنها وسیله‌ای است برای مبادله کالا. پس صحیح نیست که ما بگوییم مالیت طلا و نقره مالیت اعتباریه است.

این‌که طلا و نقره واحد سنجش قیمت‌ها بودند ملازمه‌ای با اعتباری بودن آن‌ها ندارد

بله، این صحیح است که در برخی از ادوار تاریخی مردم پس از این‌که دیدند مبادله کالا به کالا سخت است، هم حمل و نقلش سخت است که انسان فرض کنید گندم نگه بدارد که می‌‌گویند وسیله مبادله کالا در زمان قدیم در ایران گندم و بطور کلی غلات بوده، ‌حالا بعضی جاها گندم بوده، بعضی جاها برنج بوده، ‌سخت است انسان بیش از حد نیازش گندم نگه بدارد فقط برای این‌که برود تحصیل نیازهایش را بکند با آن، مازاد بر مصرف خود گندم ببرد می‌‌خواهد یک کیلو گوشت بگیرد، ‌ببرد گندم بدهد گوشت بدهد، هم حمل و نقلش سخت است و هم همه کس قبول نمی‌کند که کالای مورد نیاز این شخص را به او بفروشد در مقابل این گندمی که مثلا او تحویل می‌‌دهد. آن قصاب نیاز به گندم ندارد، ‌به اندازه کافی گندم دارد. شما می‌‌خواهید به او گندم بدهی گوشت بگیری می‌‌گوید من گندم نیاز ندارم. این موجب عدم سهولت مبادلات می‌‌شود. هم حمل و نقلش سخت است و هم متقاضی برای این‌که در مقابل تحویل اجناس مورد نیاز مردم اجناس آن‌ها را تحویل بگیرد، ‌همیشه فراهم نیست، همه نیاز ندارند به این جنس و کالایی که این آقا می‌‌خواهد تحویل بدهد جنس مورد نیازش را تحویل بگیرد. و هم این‌که سنجش قیمت‌ها دچار مشکل می‌‌شود. چقدر گندم بدهند و چقدر گوشت بگیرند؟ باید یک معیاری باشد در وسط، قیمت‌گذاری بکند، ‌بگوید مثلا گوشت هر کیلویش یک درهم، ‌گندم هر ده کیلویش یک درهم تا مردم بفهمند با آن معیار ارزش‌سنجی کالاها که آیا این ده کیلو گندم که می‌‌دهند یک کیلو گوشت می‌‌گیرند یا بیشتر یا کمتر. این‌ها منشأ شد که یک معیار سنجشی را از همین کالاها قرار بدهند. می‌‌رفتند سراغ آن کالاهای که دوام دارد، ‌به این زودی فاسد نمی‌شود‌، حمل و نقلش آسان است.

این منجر شد آرام آرام که طلا یا نقره شد واحد سنجش قیمت‌ها. اما این‌طور نیست که مالیت طلا و نقره مالیت اعتباریه باشد. بله، ‌بناء این عرف بر این است که طلا را معیار ارزش‌سنجی کالاها قرار بدهند و وسیله مبادله کالا قرار بدهند بخاطر این‌که شرائط مطلوب در او هست. این غیر از این است که بگوییم مالیتش اعتباریه است.

[سؤال: بخشی از مالیت طلا و نقره اعتباری است. جواب:] طبعا بخشی از رغبت مردم به ذخیره کردن طلا و نقره به این خاطر بود که وسیله مبادله کالا است. اما این دلیل نمی‌شود بگوییم مالیت طلا و نقره اعتباریه بوده. این تعبیر صحیح نیست که بگوییم مالیت طلا و نقره اعتباریه است. این‌که می‌‌فرمایید بخشی هم ما این را نمی‌فهمیم. یعنی حال که آمدند طلا را معیار مبادله کالا قرار دادند گران‌تر شد از آن وقتی که فقط زیور آلات بود؟ این روشن نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا سکه گران‌تر است، دلیل نمی‌شود بر این‌که مدعای مرحوم آشیخ حسین حلی درست باشد که درهم و دینار مالیت‌شان اعتباری بوده. حتی بخشی از مالیت‌شان هم معلوم نیست اعتباری بوده که گران‌تر شده بوده بخاطر این‌که نقد رائج بوده.

نوسانات قیمت طلا و نقره بخاطر قانون عرضه و تقاضا است که یک قانون عام است. لذا ملازمه‌ای با اعتباری بودن آن ندارد

بله، مسکوک بودن جهت این‌که این را تضمین می‌‌کرد که این طلا و این نقره مغشوش نیست، یعنی این طلا مخلوط به غیر طلا زیاد نیست، این نقره مخلوط به غیر نقره زیاد نیست و لذا این منشأ رغبت نوعیه می‌‌شد. الان هم همین‌طور است. این کالاهایی که مارک معروف دارد، این‌ها گران‌تر از کالاهایی است که مارک معروف ندارد. بخاطر این‌که اطمینان مردم به سالم بودن این کالاهای مارک معروف دار بیشتر است.

و اتفاقا گاهی هم مسکوک بود ولی اعتبار نداشت. بخاطر این‌که خود دولت‌ها بخاطر شرائط جنگی و مانند آن درهم مغشوش سکه می‌‌زدند، دینار مغشوش سکه می‌‌زدند و لذا عملا دینار خالص می‌‌دیدید هیجده درهم در مقابلش بود با این‌که متعارف در درهم این است که ده درهم مساوی با یک دینار است. روایت هم داریم که عشرة دراهم تسویٰ دینارا. متعارف این بوده. ولی گاهی این دراهم مغشوش می‌‌شد یعنی مخلوط می‌‌شد با مس و امثال آن و لذا ارزشش می‌‌آمد پایین می‌‌شد هیجده درهم معادل یک دینار. اینی که در روایات هست بیشتر این جهت هست. گاهی هم دینار مغشوش می‌‌شد. طبیعی است. گاهی حکومت از اعتبار می‌‌انداخت دینار یا درهم را؛ ارزشش می‌‌آمد پایین. روایات داریم. این درست است که باعث می‌‌شد که مردم دیگر سراغ این درهم که از اعتبار افتاده توسط این سلطان جدید [نروند و] زیاد قبول نکنند. ‌طبیعی است وقتی قبول نمی‌کردند، ‌متقاضی خریدش کم می‌‌شد، عرضه‌اش زیاد می‌‌شد، تقاضای خریدش کم می‌‌شد ارزان می‌‌شد. این یک چیز طبیعی است. اما این معنایش این نیست که مالیتش اعتباریه است. این یک اشکال.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم در هر عرضه و تقاضایی قانون عرض و طلب این است که کلما کثر العرض و قل الطلب، ‌این منشأ ارزانی می‌‌شود. و کلما کثر الطلب و قل العرض، تقاضا زیاد باشد عرضه کم بشود جنس گران می‌‌شود.

یکی از مصادیق قانون عرضه و تقاضا تورم اجناس است. علت تورم این است که بانک مرکزی بخاطر استقراض دولت اقدام به چاپ پول می‌کند، در حالی که اجناس در بازار محدود است.

این نکته را عرض کنم:

الان‌ که می‌‌گویند تورم، این ناشی از قانون عرض و طلب هست، عرضه و تقاضا. دولت‌ها برای کسری بودجه‌شان می‌‌گویند ما از بانک مرکزی استقراض می‌‌کنیم. استقراض دولت از بانک مرکزی مثل استقراض شما نیست که یک ملیون وام می‌‌خواهید باید چند ضامن معتبر ببری، جانت به لب برسد تا یک ملیون به شما وام بدهند. یک نامه می‌‌دهد به بانک مرکزی ما این مقدار پول نیاز داریم. بانک مرکزی که ارث پدری ندارد، می‌‌گوید پول چاپ می‌‌کنم، ‌سریع چاپخانه بانک مرکزی اسکناس چاپ می‌‌کند، ‌اسکناس را می‌‌ریزند در بازار، ابتداء می‌‌ریزند در بانک‌های عامل، ‌بانک ملی بانک‌های دیگر، ‌حقوق کارمندان را می‌‌دهند، ‌بدهی‌شان به پیمانکارها را می‌‌دهند، ‌پول زیاد می‌‌شود در بین مردم. حجم نقدینگی در بین مردم می‌‌رود بالا. حجم نقدینگی که دست مردم رفت بالا مردم می‌‌روند دنبال خرید، می‌‌روند بازار. ‌تولید ملی محدود است، یا حتی اجناسی که در بازار هست محدود است، می‌‌روند زمین می‌‌خرند، ‌زمین محدود است، می‌‌روند دلار بخرند، دلار محدود است، می‌‌روند اجناس بخرند اجناس محدود است. این باعث می‌‌شود که تقاضای خرید بخاطر کثرت نقدینگی برود بالا ولی عرضه کالاهای مختلف کم است چون بنیه اقتصادی کشور ضعیف است این باعث می‌‌شود ارزش پول بیاید پایین یعنی اجناس گران می‌‌شود، ‌حجم پولی که دست شما است زیاد است ولی تا چند ماه قبل با همان حجم کم می‌‌توانستی خرید کنی، الان با این حجم زیاد همان مقدار خرید را هم نمی‌توانی بکنی. این عامل تورم است.

پس این‌که شما می‌‌گویید گاهی یک جنس مثلا دراهم ارزان می‌‌شد، ‌گاهی گران می‌‌شده این نکته قانون عرضه و تقاضا است. این ربطی به مالیت اعتباریه ندارد.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم به این نمی‌گویند مالیت اعتباریه. این در هر قانون عرضه و تقاضایی هست. در هر قانون عرضه و تقاضایی وقتی رغبت به یک جنس کم می‌‌شود و آن جنس در دست مردم زیاد است باعث می‌‌شود آن جنس ارزان بشود کما این‌که عکسش اگر رغبت زیاد باشد در خرید ولی جنس کم باشد باعث می‌‌شود آن جنس گران بشود. این یک چیز طبیعی است ربطی به مالیت اعتباریه ندارد.

## اشکال دوم: مالیت اوراق نقدیه، حقیقیه است یعنی عقلاء رغبت به تحصیلش دارند. و اعتبار صرفا حیثیت تعلیلیه است برای آن‌ها؛ لذا کوپن‌ها مالیت حقیقیه دارند و لو اعتبار نشده باشند

این اشکال اول. اشکال دوم: ما معتقدیم حتی مالیت اوراق نقدیه اعتباریه نیست. ما قبول داریم که اگر نبود پشتوانه این‌که دولت این اوراق نقدیه را برایش مالیت قائل است، این اوراق نقدیه مالیت پیدا نمی‌کرد اما این حیثیت تعلیلیه است. الان شما همین کوپن کالا، زمان جنگ کوپن بود، ‌کنار چهارراه‌ها می‌‌ایستادند عده‌ای کوپن خرید و فروش می‌‌کردند، چرا مالیت پیدا می‌‌کرد؟ این یک کاغذپاره‌ای بیش نیست، ‌چه جور شد مالیت پیدا کرد؟ دولت اعتبار مالیت کرد برای آن؟ ابدا. دولت این کوپن را داد به شما، ‌گفت شما می‌‌توانی این کوپن را بروی وقت اعلام دولت با آن مرغ بخری با قیمت ارزان، ‌روغن بخری با قیمت ارزان. خب پشتوانه داشت دیگه، یعنی این‌جور نبود که بعد نتوانی این کار را بکنی. این باعث می‌‌شد مردم رغبت پیدا کنند به تحصیل این کوپن‌ها.

[سؤال: ... جواب:] سند هیچ چیز به آن معنا که شما می‌‌گویید نبود. یک تعهدی داشت، ‌سند دین نبود. نه سند دین بود نه اعتبار مالیت شده بود؛ بلکه دولت متعهد بود که این کوپن را که به شما می‌‌دهد در مقابلش کالای ارزان به شما بدهد. بعد دولت هم که تخلف نمی‌کرد معمولا، این باعث می‌‌شد رغبت نوعیه بین عقلاء ایجاد بشود برای تحصیل این کوپن‌ها. این کوپن‌ها خرید و فروش می‌‌شد.

اوراق نقدیه مثل همین کوپن‌ها می‌‌ماند. درست است یک مبلغ اسمی گذاشتند برای اوراق نقدیه، ‌این اسکناس ده هزار تومانی است، آن اسکناس پنج هزار تومانی است، این مبلغ اسمی منشأ مالیت نیست. و الا بنده هم ممکن است یک چاپخانه‌ای داشته باشم مدام شبیه این پول‌ها چاپ کنم، ‌نه من پول‌دار می‌‌شوم نه شما. اما آنی که به ازاء تعهدش می‌‌بینید پشتوانه هست که عمل می‌‌کند به آن تعهد یعنی این پول را که چاپ می‌‌کند می‌‌دهد دست شما، شما می‌‌توانی این پول را ببری بازار خرید کنی، آن فروشنده هم می‌‌بیند این پول را که از شما گرفت، می‌‌تواند برود با آن از جای دیگر خرید کند. این منشأ رغبت نوعیه عقلائیه می‌‌شود به تحصیل این اوراق نقدیه.

و لذا اوراق نقدیه مالیتش مالیت حقیقیه هست. اصلا مالیت حقیقیه یعنی تنافس العقلاء فی تحصیله. منتها منشأ این تنافس، بله، ما قبول داریم به عنوان حیثیت تعلیلیه در اوراق نقدیه اعتبار مالیت است. ولی می‌‌بینید شما در کوپن‌ها اعتبار مالیت هم نشده ولی رغبت نوعیه عقلائیه ایجاد شده. و لذا مرحوم آقای تبریزی مثل بسیاری از بزرگان دیگر می‌‌فرمودند این کوپن‌ها خمس دارد چون مالیت پیدا کرده. شما این سری کوپن را که داری، الان بن خرید کالا مثلا (ما خیلی اطلاع نداریم) این بن خرید کالا در بازار مبادله می‌شود، چون مالیت دارد. این یک نظر فقهی است که می‌‌گویند اصلا مالیت پیدا کرده این. در مقابل نظر برخی از بزرگان‌ که می‌‌گفتند نه، ‌این یک سندی است برای تعهد دولت. به شما یک کاغذپاره‌ای داده گفته من متعهد می‌‌شوم این کاغذ را آوردی، مرغ به جای کیلویی پانزده ده هزار تومان به شما بدهم هشت هزار تومان، ‌این باعث می‌‌شود که شما بتوانی تحصیل مال بکنی با قیمت کم و الا خود این کوپن، ‌خود این بن خرید کالا مالیت ندارد. حالا این دو تا نظر مختلف است که به نظر ما همان قول اول عرفیت دارد. یعنی این‌ها واقعیت مالیت پیدا می‌‌کند، ‌مالیت یعنی همین: تنافس العقلاء لاجل تحصیل شیء.

[سؤال: ... جواب:] ما حرف‌مان همین است که می‌‌گوییم مالیت، اعتباریه نیست. به سبب اعتبار معتبِر و به سبب‌های دیگر می‌‌شود عقلاء تنافس بکنند در تحصیل یک شیء. ما این را می‌‌گوییم. اگر دیگران هم همین را می‌‌گویند حرف خوبی است‌، اگر غیر از این است ما اشکال داریم.

اساس این بحث که باید دنبال کنیم، ‌این است که آیا اوراق نقدیه خودشان مال هستند حالا یا بگویید مال اعتباری یا آنی که ما می‌‌گوییم مال به سبب اعتبار معتبر و در طول اعتبار معتبر که اعتبار معتبر حیثیت تعلیلیه است برای تحقق مالیت حقیقیه عقلائیه. حالا هر چی بگویید. حالا جامعش را همین بگویید مالیت اعتباریه. آیا این اوراق نقدیه مالیت دارند و لو مالیت اعتباریه یا صرفا سند هستند. نقل کردیم از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که این‌ها سند هستند. که نسبت به بعض ادوار تاریخ به نظر می‌‌رسد این حرف صحیح باشد.

ما یک سری اوراق داریم، اوراق بهادار که این‌ها سند هستند مثل چک، سفته (که عرب‌ها می‌‌گویند کمپیاله) گاهی مورد اختلاف است که این مال هست یا سند هست. اسکناس‌ها معمولا الان اختلاف نیست بین فقهاء که این‌ها مال هستند و نه سند مال که این آثار فقهی دارد که عرض خواهم کرد. هر چند عرض کردیم مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی در زمان خودش فرمود این اسکناس‌های رائج هم سند مال هستند. برخی در کتاب‌هایشان از جمله در کتاب ربا در اسلام می‌‌خواهند بگویند همین نظر درست است. وجهش را هم عرض خواهم کرد. ولی مشهور می‌‌گویند این‌ها مال هستند. یک سری چیزها هم که یقینا سند هستند مثل چک، سفته. یک چیزها هم حد وسط است، مختلف‌فیه است که مال هست یا سند مال. یک زمانی این چک‌های مسافرتی زیاد رائج بود، چک‌های بانکی، ‌بانک ملی چک داشت، بانک صادرات چک داشت، بانک ملت چک داشت، چک‌های تضمینی. عده‌ای از بزرگان می‌‌گفتند این‌ها سند مال است، این‌ها پول نیست، ‌این‌ها سند پول است. و لذا ثمرات فقهی بر آن بار می‌‌کردند. می‌‌گفتند اگر قرض‌تان را با این‌ها بدهید اداء‌ دین نشده مثل این‌که سند دادید. خمس بدهید اداء خمس نشده، هبه کنید این هبه نیست. مثل این‌که شما چکی بدهید به طرف، یک چک ده ملیونی بدهی، ‌این چک هبه نیست. در هبه قبض معتبر است، این‌که سند است، ‌هبه محقق نمی‌شود. و لذا می‌‌گویید بی‌زحمت آن چک را پس بده، ‌پشیمان شدم. حق داری. بر فرض اصلا هبه به قصد قربت هم باشد، ‌هبه به ذی‌رحم باشد هبه محقق نشده. این چک‌های مسافرتی را همین جور می‌‌گفتند.

## ملاک در مالیت یا سندیت اوراق، عرف است. لذا تراول‌ها و لو قانونا سند هستند اما عرفا مال هستند

این را هم عرض کنم: گاهی عرف با قانون فرق می‌‌کند. ما معیارمان عرف است نه قانون. از نظر قانون تمام این چک‌های تراول پنجاه هزار تومانی که الان هست از نظر قانون سند است، یعنی از نظر قانون دولت مجاز هست یا حالا بانک مرکزی بگوییم مجاز است به چاپ اسکناس تا یک حدی، ‌حالا حدش چیه این‌ها را باید بعدا توضیح بدهیم. دولت‌ها می‌‌آیند هم از آن اسکناس‌ها استفاده می‌‌کنند هم چک چاپ می‌‌کنند. یکی از عوامل تورم هم همین است. دولت این چک‌های تراول را اصلا رویش می‌‌نویسد وجهش تضمین می‌‌شود. چرا روی ده هزار تومانی نمی‌نویسد وجهش تضمین می‌‌شود. یعنی این چک‌های تراول از نظر قانون سند است و لذا دولت‌ها مجازند مثلا در حد فرض کنید که هزار میلیارد پول چاپ کنند اسکناس چاپ می‌‌کنند بعد به یک حدی هم چک چاپ می‌‌کنند می‌‌دهند دست مردم. آن وقت مردم عملا با یک دست دو تا هنداونه بر می‌‌دارند هم پول دارند هم چک دارند در حالی که قدرت اقتصادی کشور به اندازه همان پولی بود که مجاز بودن چاپ کنند، ‌چک‌ها را هم چاپ کردند افتاد دست مردم. خیلی‌ها هم اصلا به همین چک اکتفاء می‌‌کنند. خرید می‌‌کند می‌‌رود چک را می‌‌دهد، آن آقایی هم که چک را گرفته می‌‌رود خودش خرید می‌‌کند چک می‌‌دهد همین‌طور این چک‌ها می‌‌گردد دست مردم.

[سؤال: ... جواب:] به هر مقدار که چک چاپ می‌‌کند اسکناس هم هست، اما حالا این‌که اسکناس را در انبارش ذخیره می‌‌کند، قطعا این‌جور نیست.

ولی عرف الان این تراول‌ها را پول می‌‌داند. یعنی اگر شما یک چک پنجاه هزار تومانی به یکی بدهید می‌‌گوید بدهیش را داد، ‌پول داد، بخشید، ‌احکام پول عرفا بار می‌‌شود. ولذا این را هم عرض کنم، ‌ما تابع عرفیم نه تابع قانون. چون دنبال صدق عرفی آن عنوان اداء ‌دین، ‌قبض و امثال ذلک هستیم.

## برای بررسی این‌که اوراق نقدیه سند هستند یا مال،‌ باید ابتداء ادوار تاریخی این اوراق بررسی شود:

این اختلاف که آیا اوراق نقدیه مثل چک و امثال آن هستند، ‌سند هستند، یا نه، این‌ها واقعا مال هستند، که مشهور متاخرین می‌‌گویند، اگر بخواهد بررسی بشود باید از اینجا شروع کنیم: ادوار تاریخی این پول‌ها را بررسی کنیم. چهار دوره داشته این پول‌ها:

دوره اول: طلا و نقره را نزد صراف‌ها امانت می‌گذاشتند. و مبلغی هم بابت اجرت پرداخت می‌کردند و سند امانت دریافت می‌کردند

اولین دوره این بوده که افراد طلا و نقره داشتند، ‌طلا و نقره‌شان را می‌‌دیدند در خانه اگر بگذارند ممکن است دزدیده بشود، ‌غارت بشود، ‌از بین برود، گم بشود. می‌‌آمدند نزد افراد پول‌دار شهر، که به آن‌ها می‌‌گفتند صراف که این‌ها مخزن‌هایی داشتند برای پول، ‌امانت می‌‌گذاشتند. این امانت‌دار یک رسید می‌‌داد می‌‌گفت این آقا، ‌حالا گاهی با نام، ‌آقای فلانی، گاهی بی‌نام، ‌حامل این ورقه، ‌صد دینار نزد من امانت دارد. این صراف معتبر شهر امضاء می‌‌کرد، ‌این حواله هم دست افراد بود. بعد می‌‌گویند این صراف‌ها اجرت هم می‌‌گرفتند بابت امانت‌‌داری. می‌‌گفتند بالاخره امانت‌داری مردم مجانی که نمی‌شود، ‌یک پولی می‌‌گرفتند، ‌مردم هم برای حفظ اموال‌شان حاضر بودند یک مقدار پول بدهند. این دوره اول که سند امانت بود این حواله‌ها. این کاغذ‌های دست مردم، که یکی دستش هست صد دینار نزد فلان تاجر امانت دارم یکی دیگر پنجاه دینار، سند امانت بود. و آن اموال در آن مخزن‌های این تاجر امانت مردم بود.

دوره دوم: صراف‌ها بخاطر عدم مراجعه مردم، با اموال مردم تجارت می‌کردند و به آن‌ها سود می‌دادند. سند صراف‌ها در این دوره، سند بدهی بود

دوره دوم از اینجا شروع شد که این صراف‌ها دیدند نوعا بخش عمده‌ای از این درهم و دینارها می‌‌ماند در مخزن، استفاده نمی‌شود. چون مردم به آن کاغذ‌ها اعتماد دارند، می‌‌روند جنس می‌‌خرد، همان کاغذ را می‌‌دهد، ‌آن فروشنده هم همان کاغذ را می‌‌گیرد اصلا مراجعه نمی‌کنند برای تحویل گرفتن درهم و دینار خودشان. این صراف‌ها به فکر افتادند گفتند نود درصد (درصد معینی نمی‌گویم مثال می‌‌زنم) این اموال بلوکه می‌‌شود پیش ما عملا، ‌ده درصد جابجا می‌‌شود، ‌ما خودمان بیاییم از این نود درصد استفاده کنیم، بی استفاده نماند. به این فکر افتادند که این بخشی که مطمئن هستند معمولا که ثابت می‌‌ماند از این استفاده کنند. قرض بدهند به افراد که نوعا هم قرض‌شان ربوی بود در غیر بلاد اسلامی یا اصلا تجارت کنند با آن. به این نتیجه رسیدند که عرف که وقتی شد این، به ذمه بگیرند پول مردم را. از این به بعد که (به تدریج این حالت پیش آمد) سند دین بود. یعنی وقتی پول را می‌‌آورد می‌‌گذاشت این جا، ‌مجاز بود، چون عرف شده بود، مجاز بود که تصرف کند در این مال به هر نحو که می‌‌خواهد ولی هر وقت صاحب این رسید پولش را خواست این تاجر باید پول او را بدهد و چون این تاجر مورد اعتماد بود و تجارتش هم متوقف بر این بود که مورد اعتماد باشد تخلف نمی‌کند. این تبدیل شد امانت‌‌داری به بدهکاری، سند امانت در دوره دوم تبدیل شد به سند دین.

یواش یواش دیگه پول از مردم نگرفتند. مردم دیدند این‌ها خودشان به اندازه کافی از آن پول‌های ذخیره استفاده می‌‌کنند. برای این‌که مردم بیشتری هم رغبت کنند که بیاورند پول‌هایشان را بگذارند نزد این صراف‌ها که دست هم زیاد شده بود این صراف‌ها سود دادند. گفتند هر کی پول بیاورد نزد ما بگذارد ما سود به او می‌‌دهیم. به جای این‌که اجرت بگیریم بابت حفظ امانت مردم، ‌بدهکار می‌‌شویم به مردم، ‌رسید می‌‌دهیم، ‌هر وقت هم خواستند پول‌شان را می‌‌دهیم، تازه سود هم به آن‌ها می‌‌دهیم بابت این‌که درهم و دینارشان را نزد ما گذاشتند. ولی در این دوره دوم هم هنوز این رسید‌ها سند بود. منتها در دوره اول سند ودیعه بود، ‌در دوره دوم سند ذمه بود.

دوره سوم: جایگزینی دولت‌ها به جای صراف‌ها

دوره سوم دوره‌ای بود که دولت‌ها از خواب بیدار شدند. دیدند عجبا! این صندوق‌های امروز اسمش را می‌‌گذارند قرض‌الحسنة آن روز صندوق صراف‌ها، ‌از درهم و دینار مردم پر شده، این‌ها چقدر سود می‌‌کنند، هم تجارت می‌‌کنند با پول مردم هم قرض می‌‌دهند پول مردم را و سود می‌‌گیرند. دولت‌ها گفتند ما خودمان بانک تاسیس می‌‌کنیم همین کار را می‌‌کنیم. اعتبار دولت‌ها هم بیشتر بود. آن تاجر اگر یک روزی می‌‌مرد ورثه ناخلفی داشت، بالا می‌‌کشیدند اموال را، مشکل پیدا می‌‌شد برای مردم. مردم هم به دولت‌ها بیشتر اعتماد می‌‌کردند. دولت‌ها آمدند نقشه همان صراف‌ها را ایفاء کردند. در بانک دولتی درهم و دینار مردم را می‌‌گرفتند رسید می‌‌دادند. این رسید که دست مردم بود، سند بود. حالا سند ودیعه دیگر نبود، سند ذمه و دین بود. دولت‌ها بدهکار می‌‌شدند به مردم چون دولت‌ها از این درهم و دینار استفاده می‌‌کردند. بعد این رسید‌ها بین مردم مبادله می‌‌شد. این زمانی است که آسید ابوالحسن اصفهانی به آن نظر دارد. می‌‌گوید این رسید‌ها یعنی این کاغذهای دست مردم که مثلا ده دینار عراقی معادل است با ده مثقال طلا، ده دینار طلا و نوشته بودند دولت متعهد است نسبت به این مبلغ، ‌به این مقدار طلا که ده دینار عراقی ببرید بانک ده دینار طلا بگیرید. این مربوط به این دوره سوم است.

که البته این دوره سوم را باید بحث کنیم که آیا حتما اینجا سند ذمه بوده یا سند تعهد بود؟ یعنی دولت متعهد بود هر کی این سند را بیاورد این مقدار به او پول بدهد یا واقعا بدهکار می‌‌دانست خودش را به مردم. بحثی است که ان‌شاءالله هفته‌های بعد دنبال می‌‌کنیم.

دوره چهارم هم که دوره جدید است که اصلا سندی در کار نیست، ‌پشتوانه‌ای در کار نیست، چاپ پول است و انداختن پول در جیب مردم، ‌باداباد. که ان‌شاءالله هفته‌های بعد بررسی می‌‌کنیم.